

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

رها کیا

۱۰/۰۹/۱۲

نقد علمی:

ستراتژی یا تاکتیک؟

مصاحبه ای با رفیق عابد توانچه از سوی سایت دانشجو نیوز و با عنوان "دانشجویان چپ گرا و جنبش سبز" انجام شده بود و بعد هم نقدی به این نوشته از سوی رفیق پریسا نصر آبادی انجام شده بود که نکات قابل ملاحظه ای در هر دو مطلب نظرم را جلب کرد و به همین دلیل تصمیم گرفتم تا نقدی بر آنها بنویسم.

در قسمتی از صحبت های رفیق عابد آمده است که حرکت سیاسی چپ در دانشگاه مدیون انجمن و تحکیم به عنوان تنها تشکل های موجود بوده است و معتقد است که هسته اولی سوسیالیست های دانشگاه در انجمن و تحکیم یکدیگر را پیدا کردند و "بیانیه هسته ای شش نفر" را آغاز یک حرکت گروهی چپ می داند. در اینجا نکاتی نهفته است که باید روشن شود. در ابتدای صحبت های عابد آمده است که شروع فعالیت چپ در یک طیف از سال ۷۹ و در طیف دیگر از سال ۸۱ بوده است، اما شروع کار چپ را به عنوان اولین هسته سوسیالیست های دانشگاه مربوط به بیانیه هسته ای ۶ نفر می داند که مربوط به سال ۸۵ است و این با گفته های خود او و هم چنین با واقعیت متناقض است. یعنی در این فاصله چپ ها در دانشگاه کجا بودند و مشغول چه کاری؟ و اما در مورد مدیون بودن چپ از زاویه سیاسی به تحکیم و انجمن. شالوده پدید آمدن چپ به دلیل متفاوت بودن مواضع سیاسی اش بوده است نه صرفاً اجتماعی و فرهنگی و هنری، و این نظر او با واقعیت تناقض دارد. نطفه های سر بلند نمودن چپ در دانشگاه از ماجرای تیر ۷۸ رقم خورد. شکست تفکر اصلاح طلبان و دو خردادی های آن زمان در دانشگاه زمینه بروز یک طیف رادیکال را که با آنها مرز بندی داشتند فراهم نمود و خیزش های خرداد ۸۲ حضور چپ در دانشگاه را تثبیت نمود. بعد از آن شکل گیری و گسترده شدن و شناخته شدن تفکر مارکسیستی. حضور نشریات چپ دانشجویی، برگزاری جلسات مطالعاتی و حضور چپ دانشجویی در مراسم مختلف بالاخص در ۱۶ آذر. اما در این میان نقش تحکیم وحدت و انجمن اسلامی چه بود؟ آیا واقعاً حضور چپ در دانشگاه مدیون این تشکل های وابسته به حکومت بوده است؟ اگر ما بی بهره از تجربیات و تاریخ و هویت تاریخی (بناء به گفته

عابد) از خاکستر سر بلند کردیم، اما این تاریخ و هویت تاریخی چپ یک نسل و یا دو نسل گذشته ما موجود است و می توانیم به آن رجوع کنیم تا بدانیم که انجمن های اسلامی و تحکیم وحدت چگونه به وجود آمدند و آیا می توانند مکان به وجود آمدن تفکر چپ و مارکسیستی باشند یا نه؟ باید با تاریخ آنگونه که هست برخورد شود نه آنگونه که دلمان می خواهد. بعد از انقلاب ۵۷ نیروهای چپ و مارکسیست بخش مهم و تاثیر گذار نیروهای موجود در دانشگاه بودند. اکثریت دانشجویان و حتی استادان دانشگاه در این سازمان ها و تشکل ها فعالیت می کردند. رژیم اسلامی تازه به قدرت رسیده که از این پتانسیل انقلابی که حضور و قدرت و پایگاه مردمی اش را در مبارزه با رژیم شاه دیده بود هراس داشت، در اقدامی تحت عنوان "انقلاب فرهنگی" شروع به پاکسازی دانشگاه ها از افراد انقلابی و رادیکال نمود. ناگفته نباید بماند که اصلاح طلبان سرشناس امروز در ماجرای انقلاب فرهنگی نقش پر رنگی داشتند. دانشگاه ها تعطیل شد و رژیم برای اسلامی کردن فضای دانشگاه ها و در اختیار گرفتن کنترل آن از زاویه سیاسی و ایدئولوژیک برنامه ریزی کرد و نقشه ریخت. حضور تشکل های وابسته به حکومت از جمله دفتر تحکیم و انجمن های اسلامی و بسیج دانشجویی از جمله این طرح ها و برنامه ها بود. به طور خلاصه حضور و وجود دفتر تحکیم از سرکوب گروه های چپ بوده است. حال چگونه ممکن است تحکیم زمینه پدید آمدن چپ باشد؟ تحکیم و انجمن اسلامی اگر چه دو جریان هستند اما سیاست هایشان در راستای سیاست های حکومت است. آن ها بازوهای رژیم در دانشگاه ها هستند. در زمان روی کار آمدن دو خردادی ها، تحکیمی ها بازوی جناح دو خردادی شدند و در ۱۸ تیر ۷۸ مأمور سرکوب دانشجویان معترض. تحکیم دائماً نقاب خود را عوض می کند برای اینکه منافعش شکل های مختلفی به خود می گیرد و برای فریفتن دانشجویان سعی می کند خود را همسو با خواسته های آن ها نشان دهد، اما واقعیت چیز دیگریست. پس به هیچ عنوان نه با سیاست های تحکیمی ها و انجمنی ها، و نه با هویت تاریخی و پیشینه سیاسی تفکر چپ و مارکسیستی، مدیونی حضور چپ به این تشکل های حکومتی معنا و منطقی ندارد. اگر چه باید این را نیز اذعان نمود که رفقای بودند که برای استفاده از امکاناتی که تحکیم و انجمن در دانشگاه داشت با آنها مراوده می کردند و همین امر باعث گرایش تعدادی از آنها به مارکسیسم شد و از سوئی دیگر تفکر لابی گری هم که مشخصه آن ها بود به آن رفقاه سرایت کرد، اما این ها هیچ کدام بیان این نیست که تحکیم دلیل حضور چپ در دانشگاه است. اما عابد پافشاری اش بر این موضوع را ادامه می دهد و می گوید، گذشت زمان و عوض شدن فضاء نیروهای چپ و راست را در تحکیم از هم جدا کرد. به هر حال با وجود نگرش های متفاوتی که میان گروه های مختلف چپ موجود است اما همیشه با راست ها مرز بندی داشته اند، خصوصاً با کلیت جمهوری اسلامی. نگرشی که در تحکیم موجود نیست و آنها تغییرات رادیکال را نمی خواهند و مهمتر اینکه منافع مردم در افق دید آن ها کوچکترین جایی ندارد. پس راه مارکسیسم و تحکیم همیشه از هم جداست و این دو خط موازی هرگز به یکدیگر نمی رسند.

عابد از "خدا شاه" هائی صحبت می کند که تنش را از بیرون دانشگاه به میان دانشجویان منتقل می کردند. مگر دانشجویان و جنبش دانشجویی جدا از جامعه و بقیه جنبش هاست؟ مگر وقایع خارج از دانشگاه با جنبش دانشجویی بی ارتباط است؟ این خدا شاه های! دیدگاه عابد ساختگی نیستند. به صورت عینی و واقعی موجودند. حرکات مضحک (از دید عابد) آن ها همان دیدگاه و خط سیاسی-فکری آن هاست و تحمیلی هم در کار نیست. ارتباط فعالان جنبش دانشجویی با جنبش های اجتماعی دیگر و با تشکل های مختلف و تشکیلات و سازمان ها و احزاب امری طبیعی و دیالکتیکی است. بهترین کادرهای کمونیست سازمان ها و گروه های چپ در دهه ۵۰ و ۶۰ از جنبش دانشجویی بیرون آمده بودند. تجربه کنفرانسیون که یک تشکل کاملاً دانشجویی بود و در شرایط

تاریخی پدید آمد که دنیا در معرض تغییر و مبارزه بود یک نمونه عینی از این واقعیت است. دانشجویان عضو کنفدراسیون پایه گذاران بسیاری از تشکلات و سازمان های چپ و کمونیستی شدند و همین طور بالعکس، کنفدراسیون نیز از تشکلات چپ موجود در ایران تأثیر پذیر بود. عابد به شرایط عینی جامعه و دنیا در اتفاقات توجه نمی کند. دهه ۶۰ و ۷۰ در اروپا دانشجویان متأثر از وقایعی که در دنیا در جریان بود به مارکسیسم و کمونیسم گرایش پیدا کرده بودند و رهبران مختلفی در جامعه و بیرون از دانشگاه و دانشجویان هدایت و رهبری این مبارزات را به عهده داشتند. کفایت نگاهی به جریانات چپ در ترکیه، هند و ... بیندازیم تا ببینیم فقط ایران نیست که این وضعیت را دارد و تأثیرپذیری و تأثیرگذاری دانشگاه و احزاب موجود در آن کشورها یا بیرون از آن کشورها را به خوبی مشاهده کنیم. به جای نقد و آنالیز اشتباهات نمی توان با خط کشیدن بر روی صورت مسأله و زیر سؤال بردن کلیت ماجرا و منحل نمودن همه چیز، آن را حل نمود. عابد دینامیسم خاص جنبش دانشجویی را که در دوره های مختلف توان پولاریزه کردن سایر جنبش های درون جامعه و حتی تقویت آنها را دارد، فراموش کرده است. جنبش دانشجویی سیاسی ترین و زنده ترین جنبش مبارزاتی ایران است. دلایل آن را بارها در نشریه بذر و هم دیگران در سایر نشریات یادآور شده اند. مبارزات، ارتقای آگاهی و سمت گیری با سیاست ها و نگرش های فلسفی گوناگون در این جنبش در خود و برای خود نیست. این نگرش ها و انتخاب ها دقیقاً به خاطر اینست که حیات و دینامیسم این جنبش در حد بالائی به سایر جنبش های موجود در جامعه گره خورده و نمایندگان فکری و سیاسی گوناگون - از جناح های موجود در حاکمیت گرفته تا اپوزیسیون داخل و خارج از کشور- در تکاپو هستند برای ارتباط و تأثیرگذاری بر این جنبش پویا برای مقاصد مختلف؛ از تربیت و جذب نیروهای فکری متخصص برای حفظ نظام موجود توسط نیروهای حاکمیت گرفته تا تربیت و جذب کادرهای فکری سازمان ها و احزاب مخالف. انکار چنین موضوعی مانند اینست که در وسط اتوبان قدم بزنیم و از مناظر اطراف لذت ببریم! و این مرگ بار است.

عابد در جای دیگری از وابستگی دانشجویان به حزب به عنوان آفت یاد می کند؛ و به ماجرای ضربه ۱۳ آذر [قوس] ۸۶ می رسد. در این قسمت هم دچار اشتباهات جدی می شود. وابستگی به احزاب دلیل بر ضربه نیست. بعد از ضربه ۱۶ آذر هیچ کدام از فعالینی که در جنبش دانشجویی بودند هیچگاه به شکل جدی و صحیح و از زاویه سیاسی به جمع بندی و تجزیه و تحلیل آن ضربه نپرداختند و اگر هم این کار از بیرون جنبش صورت گرفت به شکل اشتباه و از دیدگاه های دکماتیک بود. به همین دلیل هم عابد و هم بسیاری دیگر از فعالان دچار این اشتباه شدند که یا وابستگی به حزب و یا کار علنی بود که باعث ضربه شد. در حالی که خط سیاسی و ایدئولوژیک اشتباه بود که به ضربه پا داد. کلیت حزب و عضو حزب بودن دلیل بر ضربه نیست. اما کسی از زاویه نقد خط سیاسی به این موضوع نپرداخت.

نمی توان افراد را از پیوستن به احزاب منع کرد این حق آنان است. همانطور که فعالیت احزاب در دانشگاه ها جز اولی ترین حقوق دموکراتیک در جامعه است. طبیعی بود و هست که بسیاری از فعالان دانشجویی به احزابی گرایش پیدا کنند و بدان ها بپیوندند یا در عمل تئوری های آن جریانات را به کار بندند (درستی و نادرستی عملکرد آن احزاب و سازمان ها بحث دیگر است) و جالب اینجاست که گروه دیگر که به احزاب و یا سازمان ها نپیوستند نیز تفاوت چندان در خط و عملکردشان با گروه اول نداشتند! اینجاست که کنه بحث را باید دریافت و واقع بینانه و به دور از تعصب و یکجانبه نگری نقش عینی ایده های مختلف، نمایندگان سیاسی و عملی آن ها در فضای دانشگاه و تاکتیک های آن ها برای تأثیرگذاری بر فضای عمومی دانشگاه را پذیرفت.

تا آنجائی که به ضربه برمی گردد، به هر دلیل و تحت هر شرایطی که وارد می شود تبعات منفی خود را خواهد داشت. اما مسائل منفی و حتی تبعات منفی آن حاوی درس های فراوانی برای همه می باشد. در اینگونه اتفاقات و در شکست ها همیشه برخوردهای متفاوتی موجود است. برخورد افراد در زندان هم به عوامل مختلفی بستگی دارد. از جمله توان و تحمل افراد و آمادگی ذهنی از قبل آن ها در هنگام برخورد با بازجو و مأموران امنیتی و همین طور باز هم خط سیاسی آن ها در چگونگی برخورد در زندان. اما همه این ها باز هم خط کشی شده نیست. هیچ گاه نباید شگردها، برخوردها، خشونت و شکنجه های وحشیانه رژیم را خصوصاً در برخورد با کمونیست ها از یاد ببریم. اگر کسی در زندان خوب برخورد نمی کند و می شکند نامش خود فروش! نیست. این اتفاقات نه اولین بار بود و نه آخرین بار خواهد بود. اگر چه این ضربه باعث رکودی در جنبش دانشجویی شد، اما مبارزه هیچ گاه متوقف نمی شود. آن تعدادی که دستگیر شدند همه جنبش نبودند و این وظیفه باقیمانده فعالان چپ می باشد که نه تنها بار بر زمین مانده را بردارند، بلکه در دوباره فعال نمودن فعالان سر خورده و منفعل شده نیز تلاش کنند. یادمان باشد که در دنیا دو انقلاب بزرگ سوسیالیستی اتفاق افتاد که هر دو شکست خورد. دستاوردهای هزاران نفر که از همه چیزشان در راه انقلاب گذشته بودند. اما باز هم کمونیست ها و انقلابیون از پای ننشستند، شروع به بازخوانی، بررسی و تجزیه و تحلیل نمودند. پس در این میان مهم است که ابتداء دیدگاه خود را درست و تصحیح کنیم تا بتوانیم تاثیر گذار باشیم نه اینکه در ورطه اشتباه بیفتیم. اگر تنها به داده های گذشته اکتفاء کنیم و نتوانیم علم و تئوری خود را به روز کنیم در آینده ای نه چندان دور دچار خلاء خواهیم شد و این خطرناک است. یکی از نکات بسیار مهم صحبت های عابد که قابل بحث است مربوط به روشنفکران است. او در جایی می گوید که چون دانشجویان در فضای روشنفکری سیر می کردند نتوانستند با طبقات تحتانی جامعه ارتباط برقرار کنند. از این جمله دو معنا برداشت می شود. اول اینکه انتقاد می کند به سیر کردن دانشجویان در فضای روشنفکری و دوم اینکه بیان می کند که روشنفکر نمی تواند با طبقات تحتانی ارتباط برقرار کند. عابد هم گرفتار همان چیزی می شود که در جنبش کمونیستی بسیار رایج است. این خلاف متد ماتریالیسم دیالکتیک است. در گذشته جنبش کمونیستی دنیا و حتی در کشورهایی که سوسیالیستی بودند - هم شوروی و هم چین - به اشتباه بهای چندانیه به روشنفکران نمی دادند و وجود آنها را یک مشکل به حساب می آوردند. اما روشنفکران کسانی هستند که به هر چیزی نگاه انتقادی دارند و درک ها و ایده های مسلط در جامعه را به مبارزه می طلبند. جامعه بورژوائی این حق - یعنی درگیر شدن با ایده ها - را تنها به عده کم و اقلیتی از مردم که روشنفکران باشند می سپارد. در حالیکه همه قشرهای مردم می توانند و باید درگیر کار با ایده ها شوند. اما این پروسه آسان نیست، روشنفکران در تقویت این پروسه می توانند نقش مهمی ایفاء کنند. پس ما به جای اینکه روشنفکران را نادیده بگیریم باید به اهمیت نقش آن ها آگاه شویم و توانائی های آن ها را به کار گیریم. بورژوازی به خوبی بر نقش آن ها آگاه است و به همین دلیل در هر حرکت و اتفاقی ابتداء این قشر روشنفکر هستند که آماج حمله قرار می گیرند. در تقسیم بندی طبقاتی نیز دانشجویان جزو قشر روشنفکر جامعه هستند و این پوینتی منفی نیست. روشنفکران به دلیل سر و کار داشتن با ایده های نو و جدید اتفاقاً می توانند با طبقات تحتانی جامعه هم ارتباط برقرار کنند و آن ها را در عرصه های گوناگون فعال و درگیر کنند. عابد می گوید بر قراری رابطه ارگانیک با طبقه کارگر نه کار جنبش دانشجویی است و نه کار روشنفکران. اما اینطور نیست و او باز هم اشتباه می کند. چرا که همچنان بر مبنای تئوری هائی که از گذشته باقی مانده حرکت می کند. وجود حزب الزامیست. این درست است. اما حزب باید بازوهای منعطف برای برانگیختن و ارتباط با توده ها داشته باشد که روشنفکران، دانشجویان و جوانان می توانند به این امر یاری

رسانند. توجه به نقش روشنفکران در نظر گرفتن دینامیک های جامعه است و به پویایی و جوشش فکری در جامعه کمک می کند.

جالب است که عابد از دکتر زرافشان صحبت می کند و از نظراتش دفاع می کند. دکتر زرافشان نیز یک روشنفکر است و بسیاری از جوانان و دانشجویان از ایده ها و نظرات ایشان درس گرفته اند و حتی به مارکسیسم گرایش پیدا کرده اند. پریسا نیز اگر چه درباره این موضوع به عابد نقد می کند اما او نیز از زاویه اشتباه به این موضوع می پردازد و حتی در جایی در موافقت با اصل موضع عابد، می گوید "همه دانشجویان چپ در فضای روشنفکری سیر نمی کردند" و با ادله ای همچون نقش دانشجویان در مبارزات و گل گشت های کارگری در ظاهر با عابد مخالفت می کند. اما در اصل هر دوی آنها درک اشتباهی از مسأله دارند. این تفکر غلط در جنبش چپ ریشه دارد. هر دو رفیق شاهدند که در دوران قبل از ضربه ۱۳ آذر ۸۶، در میان فعالان بخش چپ جنبش دانشجویی به فعالیت تئوریک و مبارزه بر سر ایده ها تحت عنوان این که این ها روشنفکری هستند، بهائی داده نمی شد؛ و این یکی از ضعف های ما بود که باید مورد نقد قرار گیرد نه اینکه تحت عنوان «ناتوانی های روشنفکران در تماس با توده ها» مورد تمسخر واقع شود.

عابد از اتحاد فوری نیروهای رادیکال سخن می گوید. هم اتحاد خوب است و هم رادیکال بودن. اما مگر بدون ترسیم افق و خط سیاسی روشن می توان اتحاد این نیروها را فراهم نمود؟ اصلاً مختصات این اتحاد هم در حیطه ستراتیژی و هم تاکتیک چیست؟ او اذعان می کند که حزبی در ایران وجود ندارد. بسیاری از فعالان دانشجویی هم بارها این موضوع را مطرح کرده اند و احزاب خارج کشور را به دلیل اینکه در داخل کشور نیستند فاقد صلاحیت لازم برای ایفای نقش خود می دانند. اما منظور از حزب از دیدگاه آنان چیست؟ درست است که حزب باید تبدیل به یک نیروی مادی شود. اما مسأله فقط این نیست. چیزی که در این میان از همه مهمتر است اما کمترین اهمیت به آن در همه عرصه ها داده می شود تئوری علمی، خط سیاسی و ایدئولوژی یک جریان است. پریسا نیز در این مورد متأسفانه به شدت اکونومیستی برخورد می کند. تفکری که باز هم در جنبش چپ ایران و کسانی که کلمه "کارگر" از دهانشان نمی افتد بسیار زیاد است. او در یک کلام وظیفه چپ دانشجویی را "پشت جبهه جنبش کارگری" می داند. اما پس دینامیسم های مبارزاتی هر جنبش چه می شود؟ آیا نباید خصلت هر جنبش را با دینامیسم های خودش و وحدت ها و تقابل هایش با سایر جنبش ها سنجید؟ پشت این ایده امر قرار دارد که کارگر مقدس است و جنبش کارگری اتومات بر جاده صحیح سوسیالیستی حرکت می کند و نمی تواند پشت جبهه بورژوازی - مثلاً امروز جنبش سبز - شود. کارگر ذاتاً کمونیست و سوسیالیست نیست و از درون مبارزات روزمره کارگران علیه سرمایه داری آگاهی سوسیالیستی به وجود نمی آید. کمونیست چه کارگر باشد و چه روشنفکر موظف است آگاهی را که کارگر از درون روابط روزمره اش نمی تواند به دست آورد از بیرون به میان کارگران ببرد. جنبش کارگری که تنها به مسایل درون خودش توجه کند و از جنبش های دیگر غافل شود یا ضد زن و مردسالار باشد و یا در مقابل مذهب کرنش کند هرگز نمی تواند رها کننده خود باشد چه برسد بشریت.

عابد در قسمتی دیگر از مصاحبه اش از "دیالکتیک اخته چپ های وطنی" می گوید. از این که "حق" چیست؟ و یا ضرورت داشتن تحلیل طبقاتی و ... این ها همه موضوعات مهم و قابل بحثی است. اما اینکه با چه دیدی به این مسائل پرداخته شود مهمتر است. اگر به کمونیسم به عنوان علم نگاه کنیم آنگاه می توانیم جواب سؤالات را به درستی دریابیم. کمونیسم علمی همیشه زنده است و تکاملش پایان ناپذیر. کمونیسم علم است زیرا با جهان آن گونه که هست برخورد می کند نه آن طور که مایل است باشد. به همین دلیل می تواند روابط درون پدیده ها را

درک کند. اگر درک علمی از واقعیت جامعه، چرائی و چگونگی آن وجود داشته باشد می توان پروسه تغییر جامعه را فهمید. زیرا درک واقعیت در حال تغییر برای تغییر جهان تعیین کننده است. مارکس با هدف شناخت جهان آن گونه که هست و با تکیه بر ماتریالیسم تاریخی توانست حقیقت ساختار جامعه، تضاد های آن، جایگاه هر طبقه و نقش آن را بشناسد. باید پایه های علم مارکسیسم را و مفاهیمی را که مارکس فرموله کرد مانند زیربنا و روبنا و روابط تولیدی و نیروهای مولده و ... را بفهمیم تا بتوانیم آنها را به کار ببندیم وگرنه تبدیل به یک چیز تحمیلی می شود که خودمان نیز به آن شک می کنیم و متزلزل می شویم. اگر رویکردمان علمی باشد آنوقت در جامعه اتوریته پیدا می کنیم. اتوریته ما داشتن جواب علمی و عینی به سؤالات و معضلات مردم است. اگر برداشت ما از جامعه دینامیک نباشد دچار اشتباه و دگماتیسم می شویم. تغییر واقعیت جامعه به دور تضاد پرولتاریا - بورژوازی شکل گرفته است. اما رابطه مارکسیسم با پرولتاریا رابطه لابی و "منافع من" نیست. مارکسیسم یک علم انقلابی است. علم پرولتاریا نیست. علم تاریخ و تغییر جامعه است. انقلاب، انتقام گیری نیست. بلکه حل تضاد هاست. اگر پرولتاریا آگاهانه برای حل این تضادها حرکت نکند همان جامعه قبلی باز تولید می شود. آگاهی یعنی فرا گرفتن این علم. یعنی فهمیدن آن و باور داشتن به آن. متأسفانه در اینجا مجال بیشتری برای مفاهیمی که عابد درباره آن صحبت کرد نیست.

در انتها درباره مطلب دیگری می خواهم صحبت کنم که با توجه به عنوان و موضوع بحث ایشان و پرسای جای آن بسیار خالی بود و این یکی از بزرگترین ضعف های ایشان و کلاً جنبش دانشجویی و جنبش چپ می باشد و آن هم مسأله زنان است. ایشان درباره جنبش سبز و جنبش دانشجویی و بخش چپ این جنبش و تاریخچه آن و ایرادهای جنبش چپ ایران صحبت کردند اما از حضور دختران که همیشه پر رنگ و قابل توجه بوده سخنی به میان نیاوردند. خوب البته این معضل تنها مربوط به ایشان نمی باشد این نیمه پر رنگ و تاثیر گذار همیشه نادیده گرفته می شود اما باید بدانیم که تا وقتی که حتی یک زن تحت ستم باشد هیچ جامعه ای رها نخواهد شد. چپ هایی که می خواهند سوار اسب سرکش تغییرات شوند و آنرا مهار کنند باید درس های دوره های تاریخی چپ را و به خصوص دوره اخیر فعالیت چپ دانشجویی را به سرعت و علمی مرور کنند. باید تکیه خود را با علمی ترین روش به علمی ترین ایده ها استوار کنند و با این نگاه متحد شوند. هزاران جوان ناراضی باز وارد دانشگاه ها می شوند. اتفاقات جدیدی در راه اند. تضادهای داخلی رژیم و بین المللی روز به روز حادثتر می شوند و دانشگاه ها هر چقدر هم که امنیتی، سانسور و فیلتر بشوند؛ نسبت به سایر مراکز تجمع مردم، بیشتر با آگاهی مبارزاتی سروکار دارند. نمی توان با اشتباهات گذشته با فحش کاری رو در رو شد. نمی توان چشم ها را بست. باید از خواب بیدار شد و فعالیتهای دور جدید را در زمینه های اتحاد، تظاهرات، کمپین، نشریه مشترک و ... در پرتو یک نگاه تازه دید. شرایط جمع بندی در زمان فعلی از هر زمانی فراهم تر است. حتی به صرف اتحادهای کوچک، باید این روند علمی طی شود تا استحکام آن تضمین شود. بدون این استحکام در حد بادهای زود گذر و بی اثر خواهیم ماند یا تکرار نوستالژیک تجارب گذشته چپ خواهیم بود. تأکید بر نقش محوری جوانان و دختران اهمیت بالایی دارد و آماده شدن برای روزهای مبارزاتی پیش رو را باید دائماً تکرار کرد و این که وقت تنگ است و ما در برهه حساسی از تاریخ قرار داریم. ■